

# مړیځی ها مامان می خوان

نویسنده و کارگردان:

محمد عبدی جمالی

**اشخاص نمایش:**

گاسیاس

کاراگاه گجت

زوزو

گاردیا جونز(دستیار گاسیاس)

مادر جانیار

کارگران فضایی

**بچه ها :**

جانیار

کسری

یزدانمهر .

امیر یحیا

## صحنه اول

نمایش: ۲ مارس پایگاه فضای ماکه ماکه افتتاحیه ی پروژه جاودانگی گاسیاس

گاسیاس: تو دنیای مریخی، همه چی مدرن هست و خاص، از قلب تا که احساس همه تو دستای ماس جهان تازه احداث به دست من گاسیاس امروز دوم مارس آماده ی افتتاح سحالا اون یکی رو راه میندازم اهای زوزود باش بیا بیرون ازاون کاور پس کوش کجاس دکمه پاور این هنو رو پازه اینو بکش تا بشن زوزوی کامل ظاهر سر بالادست پایین رو به جلو کد حرکت ۲/۳/۴۴اون زوزوئه مامور کلی این پروژه: برونزدیک گوی نشان نگاش بکن... بهت بگه گاسیاس: سالها با این هدف همسفرم با تلاش به آینده مینگرم درسته که از نتیجه بی خبرم اما من پروژه رو پیش میبرم با قدرت بانروی گوی نشان تودستای منه جهان برترم .  
(تصویر جانپار و مادرش دیده میشود نور میرود و تصوی از پایگاه فضایی به زمین و یک خانه می رسد)

## صحنه دوم

نمایش کارآگاه: سال 2094 میلادی ۲۱ جولای، شهر در سکوت، خانه

### جانپار شروع ماجرا

جانپار ( راوی ): من جانپارم شاید فکر کنید که من یه پسر معمولی ام اما فقط تا قبل از اون اتفاق عجیب ... اون روز تو اتاقم نشسته بودم با گوشی بازی می کردم که یهو هوا ابری شد ، صدای فریاد مامانم رو شنیدم

مامان : چشمات ضعیف شد انگشتات از کار افتاد بسته دیگه چقدر با گوشی بازی می کنی

جانپار: یک ساعت نیست که دارم بازی میکنم

مامان : بده من اون گوشی رو ، 10ساعته که نشستی پای گوشی هوا روشن بود اومدی الان هوا تاریکه

جانپار : اه مامان باز شروع شد چقدر غر میزنی بسته دیگه دلم می خواد با گوشی بازی کنم ، با گوشی بازی نکنم چیکار کنم ؟

مامان: تو نمیخوای غذا بخوری ؟

جانیار: من پیتزا میخوام من مرغ اپیز دوست ندارم.. مگه قرار نبود منو ببرید شهر بازی !!؟

مامان: بابات باید باشه که بریم شهر بازی

جانیار: بابا پس کی میاد؟

مامان: نمیدونم

جانیار: پس کی میدونه

مامان: خودت بهش زنگ بزن

جانیار: الو سلام بابا خوبی؟ پس کی از ماموریت برمیگردی منو ببری شهر بازی

مامان: بده من اون گوشی رو ببینم بابات چی میگه؟ الو سلام خوبی...

جانیار (راوی): هر روز و هر ساعت من و مامان سر مسائل مختلف بحث می کردیم منم حسابی رو لجبازی افتاده بودم و کوتاه نمی اومدم، سر غذا خوردن غذا نخوردن، پارک رفتن پارک نرفتن، درس خواندن و درس نخوندن ته همه اینا مامان می گفت

مامان: برو تو اتاقت درم ببند

اون شب هم مثل همیشه با مامان دعوا کردم. چقدر دلم می خواست تنها باشم وقتی خوابم برد صدای عجیبی شنیدم فکر کردم خواب میبینم ولی فردای اون روز مادرم دیگه نبود

جانیار: مامان کجایی؟ مامان صبحانه آماده اس؟ مامان

همه جا رو گشتم تو آشپز خونه، چانیاز: (مامان) ...تو اتاق خواب (پس گوشی) تو پذیرایی (مامان خانم)، تو کمد هر جا که فکرشو بکنید (مامان تو و خدا بگو کجایی) اما انگار اب شده بود رفته بود تو زمین اولش فکر کردم شاید رفته خرید وقتی تلویزیون و روشن کردم

اخبار: سر خط خبر ها خبر فوری امروز صبح تعداد زیادی از مادران شهر توسط بزرگترین باند سرقت مادران دزدیده شدن مقامات هنوز هیچ توضیحی برای این وقایع ندارند، اما شاهدان عینی از مشاهده نور عجیبی در آسمان خبر داده اند...

همچنین، پروفیسور آرمان حسینی، متخصص علوم فضایی، در مصاحبه ای اختصاصی با شبکه ما، احتمال دخالت موجودات فرازمینی در این حوادث را مطرح کرده است. ایشان بر این باورند که این ناپدید شدن ها می تواند نشانه ای از فعالیت های مریخی ها در زمین باشد...

پلیس بین الملل از مردم در خواست کمک کرد و مردم تمام کشورها وارد عمل شدند

...ما شواهدی در دست داریم که نشان می دهد مریخی ها به دنبال منابع خاصی در زمین هستند و ممکن است برای رسیدن به اهداف خود، دست به ربودن انسان ها بزنند...

(زنگ در به صدا درمی آید)

جانیار: چی شده  
یزدانمهر: باید یه چیز خیلی مهمی بهت بگم  
جانیا: خوب بگو  
یزدانمهر: راستش نمیدونم چه طوی بگم ولی مامانم نا پدید شده. فکر کنم اون و دزدیدن  
جانیار: چی میگی دزدیدن ؟  
یزدانمهر: همین مریخی ها . مگه اخبارو نشنیدی همه ی شهر میدونن  
جانیار: مامان من و تو و ندزدیدن  
یزدانمهر: نمیتونیم که دست بزایم رو دست. من به کمکت نیاز دارم  
راوی جانیار: من و یزدانمهریه گروه چهار نفره از بچه هایی که مادرشون ناپدید شدن تشکیل دادیم تا راه چاره ای پیدا کنیم ....

### نمایش: 30 دقیقه بعد

یزدانمهر: ممنون که اومدید. میدونم باورش سخته ولی ما باید یه کاری بکنیم. مادرا به کمک ما نیاز دارن  
جانیار: چند ساعت شد که از مامانم هیچ خبری نیست  
همه نشونه ها میگن که مامان ها دزدیده شدن... بابا هم مامورितه اگه بهش بگم نگران میشه  
یزدانمهر: بابای منم نباید چیزی بفهمه  
امیریحی: این پسر خاله ام کسراست مطمئنم می تونه کمکمون کنه  
کسرا: سلام بچه ها ، سابقه نداشته ماماناتون بدون اطلاع جایی برن ؟  
یزدان مهر: مامانم اگه میخواست جایی بره به همون میگفت

کسرا: به پلیس خبر دادین؟

جانیار: از پلیس هم هیچی خبری نیست..

کسرا: از اینکه ماما هاتون ناپدید شدن خیلی ناراحت شدم. مادر من تو پایگاه فضایی کار میکنه مطمئنم میتونم بهتون کمک کنم. بجای ناراحت شدن باید یه فکری کنیم

جانیار: کسرا جزپلیس هیچ راه دیگه ای به ذهنمون نرسید (بچه ها تایید میکنن)

امیریحی: پلیسا اگر خبری پیدا کنن کووووو تا به ما بگن

کسرا: اگه بخوایید ماماناتونو پیدا کنید به یه مغز قوی تر نیاز دارید یه کارآگاه، به چیزی که بهمون کمک کنه

جانیار: یعنی باید چیکار کنیم؟

کسرا: من یه اپلیکیشن دارم که تو لحظه های سخت زندگی ازش کمک میگیرم. اون میتونه یه هوش مصنوعی حرفه ای بسازه...

امیریحی: چه عجیب!

کسرا: این اپلیکیشن میتونه درخواست های ما رو انجام بده اما هشدار داده پایان قابل پیش بینی نداره

یزدان مهر: مثل چراغ جادو که یهو ظاهر میشد و هر درخواستی داشتی برآورده میکرد

جانیار: بابا اونا که همه قصه و افسانه بود این که کسرا میگه واقعیه

کسرا: پس ما ازش یه کارآگاه برای حل این معما درخواست می کنیم!!!

یزدان مهر: عالیه من پیرینتر سه بعدی رو روشن میکنم..

(کسرا تایید میکنه)

کسرا: بارگذاری الگوریتم وجدان.. ادغام با سخت افزار،

جانیار: مثلاً کارآگاه زبل خان!

کسرا: زبل خان حالا آپلود

( کارآگاه زبل خوان میاد تو )

امیریچی: لوک خوش شانس !

( لوک خوش شانس میاد تو صحنه )

یزدان. مهر: کارآگاه گجت!

( کسرا کارآگاه گجت رو سرچ میکنه )

کسرا: کارآگاه دلخواه... اینم کارآگاه گجت

کارآگاه گجت: تشخیص پرونده، آدم ربایی با منشا ناشناخته

تحلیل شروع شد.

معرفی: من کارآگاه گجت هستم. اینجا اومدم برای انجام یک ماموریت برای کشف حقیقت و

بازگردوندن مادرا.... پس هر چی میدونید رو بگید

جانیار: من بگم.... دیشب مامانم امد تو اتاقم و هی رفت رو مخم هی رفت رو مخم و گوشی و

از دستم گرفت. بعدش دعوا مون شد و من سرش داد زدم چشماش پر اشک شد امروز بیدار

شدم هیچ خبری ازش نبود، فکر کنم اونا نامرئی بودن

کارآگاه: از کجا فهمیدی که اونا نامرئی هستن؟

جانیار: چون ازشون عکس گرفته بودم

کارگاه: تو این عکس هیچ کس نیست

جانیار: واسه همین میگم نامرئی هستن

کارگاه: نشانه ای دیگه ای پیدا نکردین که بتونه به ما کمک کنه؟

یزدانمهر: من یه پودر ژله ای بنفش دیدم

امیر یحیی: این چند تار موی عجیب هم تو خونه ما افتاده بود

یزدانمهر: من داشتم پلی استشن بازی میکردم که مامانم دعوا کرد، من رفتم تو اتاقم وقتی

برگشتم مامانم نبود

کارگاه: مگه چند ساعت بازی می کنی

یزدانمهر: ده ساعت

کارگاه: ده ساعت؟ اره؟؟ اشتباه شد اشتباه شد، اره پسرم؟ گوگولی مگولی ده ساعت زیاده

بد III

کارگاه: کسی دیگه با مامانش دعواش نشده؟

امیر یحیی: کارگاه منم با مامانم دعوام شد

کارگاه: دعوا سر چی ؟

جانیار: سر پیتزا، من عاشق پیتزام ولی مامانم مرغ درست کرده بود

کارگاه: مرغ که خوبه، به به پر از پروتئین و یکی از مغزی ترین غذا ها برای انسان هاست انواع  
طبخ مرغ اب پز، سوخاری جوج ...

کسرا: از مسیر دور نشو

کارگاه: چند ساعت مامانتو ندیدی

جانیار: شش ساعت

کارگاه: اون لحظه پدرهاتون کجا بودن ؟

جانیار: بابای من رفته بود ماموریت نبود

یزدانمهر: بابای من استخر بود

امیر یحیی: ولی بابای من بود بعد از اینکه با مامانم سر کیم دی دعوام شد

کارگاه: کیم دی چیه ؟

امیر یحیی: همین کارتای بازی مامانم همه کارتامو جمع کرد منم شاکی شدم بابا دید ناراحت  
شدم بهم گفت بیا بریم باهم بازی کنیم، فوتبال بازی می کردیم هیجان بازی خیلی رفته بود بالا  
پشت توپ و ایسادم ویه شوت زدم یادگاری مامانم بزرگم افتاد شکست اقا مامانم خون به پا کد  
این قدر داد زد که بابام از خونه رفت بیرون منم رفتم تو اتاقم

کارگاه: فهمیدی بابات کجا رفت

امیر یحیی: به من گفت میره خون دوستاش ولی من میدونم رفت بالای درخت قایم شد

یزدانمهر: طی تحقیقاتی که توی اتاقم انجام دادم اونا از یه سیاره دیگه اومدن کار ادم فضایی  
هاست

امیر یحیی: ادم فضایی ها؟ من میترسم

یزدانمهر: ام کی ام

کارگاه: طبق اخبار و اطلاعات فضای مجازی کار مریخی هاست .

(بچه ها متعجب و شگفت زده شدن)

کارگاه: باید جستجو و آغاز کنم... نشانه هایی از ورود غیر مجاز شناسایی شد، رد انرژی الکترو  
مغناطیسی غیر زمینی در اطراف محل حضور مادران

جانیار: داری میگی مامانامونو فضایی دزدیدن؟؟؟

کارآگاه: احتمالاً ۸۴٪ شروع تجزیه تحلیل داده ها... نیاز به اطلاعات بیشتر...

...

کارآگاه: تحلیل رفتاری شروع شد.. خاموشی ناگهانی گوشی همراه مادران ثبت شده

( کارآگاه یه وسیله صوتی به گوشش وصل میکنه)

کارآگاه: پیام رمز گذاری صوتی بازیابی شد.

صدای مادر جانیا: اگه اینو شنیدی یعنی من نیستم،

پسر من جانیا مراقب خودت باش.. اونایی که اومدن دنبال چیز مهم ترین هستن. نه فقط ما مادران... جانیا مراقب خودت باش،

یزدان مهر: چه چیز مهم تری!!؟. یعنی چی؟

کارآگاه: پرونده گسترده از تصویر، ردیابی سیگنال مادرها، آماده باش برای عملیات بیرونی... ما با ادم فضایی های طرف هستیم که از مریخ امدن، واسه همین از شما اطلاعات می خوام تا بتونیم به سرنخی، نشونه ای رد پای چیزی برسیم

امیر یحیی: رد پا! من یه جای پای مشکوک تو باغچه ی نزدیک مدرسه مرکز شهر دیدم، بنظرتون جای پای کی می تونه باشه؟

یزدان مهر: خونه ما پشت مدرسه مرکز شهر، یه نور چشمک زن هر شب از پنجره اتاقم میبینم

کارگاه: خوبه این نشونه های که دارید می تونیم به اطلاعات جدید برسیم

کارآگاه: الان اصلاً فرصت توضیح ندارم باید حرکت کرد فرصت زیادی نداریم

امیر یحیی: منطقی ترین کاری که میشه کرد چیه

جانیا: مادر امون دارن عذاب میکش معلوم نیست کجان تو دنبال منطقی. گفت باید حرکت کنیم

امیر یحیی: شاید برای بچه هایی به سن ما خطرناک باشه؟

کسرا: با بحث کردن به نتیجه نمیرسیم. یک دقیقه ساکت شین الان وقتشه... تو بگو...

کارگاه: نگران نباشید. با تسلط بر آخرین مقاله های عملی کاربردی و 5434 نظام هوشمند فعال آخرین اطلاعات و اخبار و ارائه خواهم داد. زوزو برای گاسیاس کار میکنه گاسیاس برای تامین محبت کاذب و ایجاد جهانی بهتر به عصاره مهرمادری نیاز داشته که منبع اون قلب مادران هست و مادرها رو برای اون دزدیده تا از عصاره قلب مادران مامان های مریخی تولید کنه. تنها چیزی که در جهان هیچ وقت تموم نمیشه و در فضا باقی میمانه مهر مادریست، اول باید زوزو و پیدا کرد

کسرا: درباره زوزو چی میدونی؟

کاراگاه: مخفیگاه زوزو تو مدرسه ی متروکه مرکز شهر راه بیافتید. منم کمکتون می کنم  
یزدانمهر: اون موجود فضایی زوزو مادرامونو ناپدید کرده باید بهش نشون بدیم تا حساب کار  
دستش بیاد

امیر یحیی: من که میگم به گروه سنیمون توجه کنیم شاید مناسب ما نباشه  
جانپار: آگه به نجات مادرا امید نداری می تونی با ما نیای، تو یه ترسوویی که برای نجات مامانت  
هیچکاری نمی کنی

یزدانمهر: بسته باید بریم

امیر یحیی: باشه منم باهاتون میام تا بهت نشون بدم که ترسو نیستم، فکر نکنید مثل فیلما الان  
قهرمان میشم خیلی راهتون سخته

کسرا: پس به سمت مدرسه متروکه مرکز شهر حرکت میکنیم

## صحنه سوم

### نریشن: 45 دقیقه بعد. ، راهروهای زیرزمینی مدرسه متروکه

در راهی تاریک در جستجوی مادران)

جانپار: اینجا دیگه کجاست

امیر یحیی: ما نباید تنهایی پامونو تو این زیرزمینای متروکه میذاشتیم اینجا پر از حیوونای موذی  
یزدانمهر: راه دیگه سراغ داری ؟

کسرا: ببین کارمون به کجا ها کشیده از چه سوراخ سنبه هایی که سر در نیوردیم  
کاراگاه: اگر می خواید به مامانا برسید باید از اینجا عبور کنیم، داریم به سیگنال مادرا نزدیک میشیم  
صدای شکم امیر یحیی میاد

جانپار: این چه صدای بود

امیر یحیی: نترسید صدای شکم منه

کاراگاه: چه صدای واضحی ام داره

جانپار: باید قبل برگشتن باباهامون مامان ها رو پیدا کنیم

کاراگاه: برای پیدا کردن مامان ها اول باید گوی نشان رو پیدا کنیم

امیر یحیی: گوی نشان دیگه چیه ؟

کاراگاه: منم دقیق نمی دونم چیه اما وسیله ای که می تونیم باهاش به مامان ها برسیم

کسرا: بچه ها!!!! یواش تر  
 یزدانمهر: کاراگاه اینجا دو راهی از کدوم ور باید بریم؟  
 کاراگاه: سمت چپ بریم، اون سمت موشای فاضلابی زیادن ممکنه از سر وکولتون بالا برن  
 جانیار: موش فاضلابی خدای من!!  
 یزدانمهر: یه صدای میاد  
 امیر یحیی: باید فرار کنیم  
 کاراگاه: همه پناه بگیرید، چراغ ها خاموش، فکر کنم خودش بود  
 جانیار: این زوزوئه؟ این مامان ما رو دزدیده؟  
 کاراگاه: دنبال من بیاید  
 امیر یحیی: ولی بنظرم برگردیم خونه؟ برگردیم خونه؟  
 یزدانمهر: راه خونه از اون ور  
 امیر یحیی: نه بابا خونه چیه منم میگم بریم زودتر

## صحنه چهارم

### نمایش: 10 دقیقه بعد مخفیگاه زوزو. انتقال آخرین محموله ی مادران

( تصویر گاسیاس ظاهر میشود، تی فور روبروی تصویر با گاسیاس صحبت میکند)

گاسیاس: زوزووووو

زوزو: هسسسسسسست ت ت مااا

گاسیاس: زوزو.... زوزو گزارش بده؟! چی کار میکنی

زوزو: زحل گرامو چک میکردم همه ی اخبارا راجع به ناپدید شدن ماماناست.

گاسیاس: باید از هرچی قدرت داریم استفاده کنیم عملیات ماما پلاسما رو فعال میکنیم این پروژه باید با موفقیت تموم بشه

زوزو: این بیگانه های زمینی خیلی پیچیده آن با اون ماما پلاسما ی عجیب ترشون که انگار جادو دارن  
 گاسیاس: سلاح شیمیایی، نقشه های دیجیتالی، محافظهای شیشه ای، مرکز فرماندهی فضا مریخی، همه ی اینا باید به کار گرفته بشه

زوزو: ( حواس پرت و پر دنیای خیالی خودش سیر میکنه) اوه گاسیاس بزرگ یه چیز جدید تو زمین کشف کردم، پشمک

گاسیاس : پشمک ؟

زوزو: مطمئن ام همه ی مریخی ها اشون خوششون میاد

گاسیاس: زوزو تو برای ماموریت مهم تری اونجایی تله ها رو فعال کن پورتال باز میشه و پوووووف ورود بیگانه ها باید متوقف بشه

گاسیاس : از جزییات ماموریت بگو الان تو چه مرحله ای هستی؟!

زوزو : گاسیاس ریس بزرگ اخرین محموله در تونل انتقال قرار گرفته و هر کدوم تو جایگاه مخصوص در حال شبیه سازی هستن مقاومت و نگرانی و دوری از خانواده هاشون از سمت مادراکارو سخت کرده جای نگرانی نیست کارشونو انجام میدن

گاسیاس: اخرین محموله مادران و انتقال بده

زوزو: همه چی آماده اس، فقط ۳۰ ثانیه تا انتقال باقی مونده

کارآگاه : هدف در فاصله ۱۲ متری ، منبع انرژی غیرزمینی شناسایی شد، بچه ها پورتالهای فضاییشون درحال فعال سازی هستن

بچه ها و کارآگا: نهههه اینکارو نکن

زوزو: کد۳۰۳ سیستم در میدان مغناطیسی فعال شد ، آماده حرکت ( مامان به مریخ میره )

امیریخی: نههه!!! چیکار کردی ...

کسرا: ، امیریخی اون یه مریخیه مراقب باش

امیریخی : اون مریخی فسقلی مامانای ما رو دزدیده،؟

جانیاز: چرا اینکارو کردی مامانای مارو برگردون ..

زوزو: هه !!!کی به من دستور داد فقط گاسیاس باید به من دستور بده رییس بزرگ،

جانیاز: اصلا تو برای چی اومدی زمین

( رو به کارآگاه ) پشمک ، پشمک می خورین؟ پشمک بخورید شاد بشید

کارآگاه: کی اینو طراحی کرده ؟ این اصلا تو باغ نیست .

زوزو: من برای نجات کهکشان به اینجا امدم . تنها مریخی با احساس . مریخی ها مامان خواست

یزدان مهر: پس مادرای ما رو برای همین چیذا میخوان!!

جانیاز: چی میگی هر کس باید مامان خودشو داشته باشه

زوزو: مریخی ها مادر نداشت

کارآگاه: جنگ بین سیاره ای...مریخی ها میخوان با تکنولوژی خودشون یه جور مامان سازی کنن یعنی مامانا رو | اسکن کنن و یه جورایی خودشونو مثل اونا کنن

زوزو: ما مامان خواست

جانیاز: مامان, فقط یه کلمه نیست یه حسه ، یه نوع حضور..

کارآگاه: کدای انتقال در حال محاسبه اند بچه ها وضعیت به شدت پیچیده اس  
زوزو: اوه شما چقد خنده دارید در صورتی که همه چیز خیلی عادی و معمولیه  
کارآگاه: تو فک میکنی همه چیز عادیه،، شما زندگی زمینی ها رو با دزدیدن مادرا مختل کردید  
زوزو: شما همیشه امیدوارید که همه چیز درست میشه ( میخندد) برگردید خونه هاتون و تغییر روپذیرید  
بچه ها: کارآگاه یه کاری بکن ... ( کارآگاه سنسور های صوتی و فعال می کند)  
کارآگاه: مریخی... من میتونم هر فکرو سیگنالی که به فضا میفرستی رو تغییر بدم  
مریخی: سنسورهای گوشم سوخت یواااشتر  
کارآگاه: زوزو جان من هر سیگنال برنامه ریزی شما رو به دقت کدگزاری کردم اتصال ذهنی شما به این حادثه  
نمیتونه مانعی ایجاد کنه فقط میمونه گوی نشان که باید اونو به ما تحویل بدی  
زوزو ( میخندد) مگه توپ بیسباله ... گاسپاس گفته از خودم دورشش نکنم گوی نشان پر اطلاعات فضاییه از چی  
پی اس گرفته تا منوی غذای آشپزخونه مغز خفاش برای چی باید اونو بدم به شما؟!  
کسرا: دام زمانی و فیزیکی کارآگاه  
کارآگاه: ارسال فرمان های دقیق به سیستم  
کسرا: فریز زمان، حبس کامل  
کارآگاه : دیوار نوری انجام میشه  
( حرکتی اتفاق می آفته زوزو مقاومت میکنه که زوزو ناگهان در دیوار نوری فیکس میشه)  
همه با هم: عالیه  
کارآگاه: بچه ها بالاخره تکنولوژی محاسباتی کار خودشون کرد شبکه بسته شد اون همینجا حبس میمونه  
کسرا: کارتتون عالی بود کارآگاه  
کارآگاه : با کمک تو کسرا اما بچه ها اگر فضاییها باخبر بشن با امواج انرژی فرازمینی ها میتونن نجاتش بدن پس  
زمان محدوده زود باشید از اینجا بریم. باید گوی نشان و برداریم.  
جانیار: دستمون بهش نمیرسه  
کارگاه: اون با من (گوی ا پایین میاود و گوی نشان رو در دست داره )حرکت به سوی مریخ یزدانمهر: با این  
گوی نشان و دستگاه انتقال می تونیم به مادرا برسیم  
جانیار: وای باورم نمیشه ما میریم فضا پیش مادرامون  
امیر یحیا: میگم نکنه خطرناک باشه  
کسرا: اگه میترسی تو نیا  
امیریحی: ترس چیه بابا  
کسرا: قبل رفتن باید اینا رو تنتون کنید  
یزدانمهر: خوب الان باید سوار صفینه بشیم

کاراگاه: مریخی ها از دستگاه انتقال استفاده میکنند احتمالا مختصات محل مادران باید تو حافظه دستگاه باشه  
(انها در دستگاه انتقال قرار میگیرند)

کسرا : شمارش معکوس برای انتقال به پایگاه فضایی

۷/ ۸ /۹ /۱۰

نور میرود

### صحنه پنجم

### نریشن کاراگاه: ۲۶ جولای آغاز سفر به پایگاه فضایی ماکي ماکي

4 ربات مشغول شبیه سازی از روی یک مادر هستن

گاسیاس: ادیپلاسماهای هوشمند مقدمه: (صدای گاسیاس با افکت های الکترونیکی)

"از اعماق مریخ، پیشرفته ترین مادریپلاسماها را تقدیم می کنم!

طراحی شده با عشق، ساخته شده با تکنولوژی!"

(شروع ریتم تکنو با بیس قوی)

بخش اول: مادریپلاسماهای آبی (آرامش بخش)(افکت صوتی: صدای آب و امواج)  
خواننده:

"مادریپلاسماهای آبی، آرامش بخش و لطیف

با امواج انرژی، استرس ها را حریف

مراقبت از روح، با حس مادری عمیق

آبی، رنگ آسمان، همراهی بی دریغ!"

بخش دوم: مادریپلاسماهای قرمز (قدرتمند)(افکت صوتی: صدای رعد و برق)  
خواننده:

"مادرپلاسماهای قرمز، قدرتمند و آتشین

با انرژی بی‌کران، دشمن را ببین

حمایت بی‌دریغ، در هر نبرد و میدان

قرمز، رنگ قدرت، نماد قهرمان!"

بخش سوم: مادرپلاسماهای سبز (شفایبخش) (افکت صوتی: صدای طبیعت و گیاهان)  
خواننده:

"مادرپلاسماهای سبز، شفایبخش و التیام‌دهنده

با طبیعت همراه، در هر زمان و مکان

درمانگر روح و جسم، با حس مادری

سبز، رنگ زندگی، نماد پایداری!"

بخش چهارم: مادرپلاسماهای زرد (هوشمند) (افکت صوتی: صدای پردازشگر و دیتا)  
خواننده:

"مادرپلاسماهای زرد، هوشمند و خلاق

با دانش بی‌کران، در هر افق

حل‌کننده مسائل، با قدرت تحلیل

زرد، رنگ آفتاب، نور بی‌پدیل!"

هم‌خوان (Chorus): (افکت صوتی: ترکیب تمام صداها)  
خواننده:

"مادرپلاسماهای، مادرپلاسماهای

رنگین‌کمان عشق، در دستان ما

از مریخ آمده، با تکنولوژی ناب

مادرپلاسماهای، پاسخی به هر سوال!"

بخش پنجم: مادرپلاسماهای بنفش (معنوی) (افکت صوتی: صدای مدیتیشن و انرژی)

خواننده:

"مادرپلاسماهای بنفش، معنوی و عرفانی

با ارتباط کیهانی، در هر ثانیه

رساندن به اوج، با حسی آسمانی

بنفش، رنگ جادو، نماد بی‌نشانی!"

پل (Bridge): (صدای گاسیاس با افکتهای خاص)

"هر مادرپلاسما، یک توانایی خاص

هر رنگ، یک قدرت، بی‌حد و قیاس

این هدیه من است، برای شما عزیزان

مادرپلاسماها، نگهبانان جهان!"

پایان: (تکرار هم‌خوان با افزایش شدت ریتم)

خواننده:

"مادرپلاسماها، مادرپلاسماها

رنگین‌کمان عشق، در دستان ما

از مریخ آمده، با تکنولوژی ناب

مادرپلاسماها، پاسخی به هر سوال!"

بعد از شبیه‌سازی گامور توسط دستگاه انتقال خارج میشوند و سپس بچه‌ها وارد میشوند

بچه‌ها با احتیاط در راهرو پیش می‌روند. ناگهان صدایی ضعیف و عجیب می‌شنوند.

امیر یحیا: (با ترس) این صدا چی بود؟ فکر کنم یه روح دیدم!

کسرا: (با اعتماد به نفس) روح چیه؟ اینجا پایگاه مریخیه، نه قبرستون!

جانیار: (با دقت)

صبر کنید... صدا از اون طرف میاد!

(بچه‌ها به سمت صدا می‌راوند و با موجودی عجیب و زخمی روبه‌راو می‌شوند: یک مریخی کوچک با پوست سبز و چشم‌های

یزدانمهر: چقدر این بالا سرده تمام انگشتام از سرما یخ زده

جانیار: اون شهاب سنگ رو. ببین با چه سرعتی میره

کاراگاه: باید بدونید ما الان در مدار بین سیاره ای در پایگاه فضایی ماکي ماکي قرار داریم و دمای بیرون صفر مطلق می باشد.

یزدان مهر: صفر مطلق یعنی چی

کاراگاه: به طور دقیق دمای برابر منفی 273 درجه زیر صفر همه چی یخ میزنه و آخرین درجه سرمای هواس و آخرین درجه هوا محسوب میشه. طبق نقشه پایگاه ماکي ماکي قسمت شمال غربی کنار دستگاه کنترل جاذبه و فشارزدایی یه اتاق هست که ما الان تو اون اتاق هستیم

کسرا: اینا که همه ربات هستن

اوا: پس مادرای ما کجان

جانیار: نگاه کنید توی گوی چی داره نشون میده اینجا همه مشغول شبیه سازی هستن

یزدانمهر: اونا چی میسازن؟

کاراگاه: بچه ها دستگاه انتقال فعال شد همه پناه بگیرید. همه ساکت

همه پنهان میشوند و ربات وارد میشود و بعد از کپی بردای خارج میشود

جانیار: ما فقط 9 ساعت وقت داریم که اونا رو نجات بدیم

جانیار: آقای کارگاه شما میدونید این ربات ها چی کار میکنن

کاراگاه: اونا قلب نقره ای رو تکثیر میکنن و از روی مادران شبیه سازی میکنن تا بتونن نسل ربائی با احساس تربیت کنن

یزدان مهر: ربات با احساس

کسرا: اونا به چه دردشون میخوره

کاراگاه: ارسال میکنن به سیارات بی احساس. احساس به این شکلی که ما تجربه کردیم از کمیاب ترین و نایاب ترین شکل احساسات هست

همین که مادرت رو در اغوش میگیری قشنگترین و با ارزش ترین کار جهان رو انجام میدی

جانیار: خوب الان مامای ما کجان

کاراگاه: باید به حافظه ی دستگاه انتقال مراجعه کنیم حتما توی حافظه به نتایج مهمی میرسیم

ناگهان صدای زنگ خطر و نور قرمز به صدا در میاید

امیر یحیا: الان که پیدامون میکنن

کسرا: اونا از طریق دوربینها شون ما رو میبینن

کاراگاه: اون با من. تمام دوربین هاشون رو از کار انداختم واینم کد محل بعدی . براتون ارسال شد

که مدار انتقال حافظه ی احساسی رو براتون ارسال کردم هر چه سریع تر از اونجا بریم

**(همه خارج میشوند)**

گاسیاس: چخبر شده چرا همه ی دوربین ها از کار افتاده ... خوب خوب خوب. انگار یه ورود غیرقانونی داشتیم. تازه وارد های کوچولو مگه از جونتون سیر شدید که به پایگاه ماکي ماکي اومدید.

گارسیا جونز: ارتباط برقرار شد قربان

گاسیاس: زوزو تونستی خودت و نجات بدی؟ تصویر از مدار ماکي ماکي خارج شده ، چه اتفاقی افتاده؟

زوزو: گاسیاس رییس بزرگ بله ازاد شدم. چند تا بچه با پیدا کردن موقعیت مکانی پایگاه فضایی به آزمایشگاه شبیه سازی سرک کشیدن و کارگرای ما راه پیدا کردن با کد مورد نظر به محفظه مخفی دسترسی پیدا کنن

گاسیاس: معلوم هست چی میگی؟!نگاه کن آخرین سری مادرها به مرکز منتقل شدن و حالا که من 9 ساعت تا موفقیت فاصله دارم اون وقت تو داستان میگی زود باشید پیداشون کنید

زوزو: الان همه ی سیستم رو چک میکنم و سعی میکنم دوربین ها رو راه اندازی کنم

گاسیاس : برای بچه ها پیام بفرست و کد انتقال زمین به ماکي ماکي رو قفل کن. قبل از هر چیز اون بچه های کوچیک رو میخوام پیداشون کنی

زوزو: چشم قربان از انرژی خنثی کردن استفاده میکنیم ببینم میتونم تو مسیری که در حرکت هستن پیداشون کنم.

گاسیاس: ما برای ساختن جهانی بهتر داریم به کل کائنات خدمت میکنیم

زوزو: ما برای ساختن جهانی بهتر داریم به کل کائنات خدمت میکنیم مراحل کار رو بهتون گزارش میدم (نور میرود)

## سطح خارجی مریخ... فرار از دست نیروهای گاسیاس

کارآگاه: برای اینکه پیدامون نکن مجبور بودیم بیایم اینجا  
این کارو مشکل تر میکنه باید مراقب باشیم هر لحظه ممکنه مختصات رو گم کنیم با احتیاط باید از این جاده فضایی عبور کنیم و به اون ور برسیم اون و یه دستگاه انتقال هست  
جانیار: کارآگاه اینا چیه که روی هوا معلقه اونم بیشتر اطراف ما  
کارآگاه: اینا نوعی پروانه ی فضایی از نسل ربات هاس رو فرستادن تا ما رو تعقیب کنن  
کسرا: اونا هر کاری میکنن تا ما نتونیم مادرامونو نجات بدیم  
امیر یحیا: نکنه یه وقت به ما حمله کنن باید از حمله ی اونا در امان بمونیم تا به مادرامون نزدیک بشیم  
کسرا: اون پایینو نگاه کنید از حفاظهای فضایی استفاده کرده بعضی راه ها رو بستن تا سفینه ی ما رو گیر بندازن  
یزدان مهر: کارآگاه من نگرانم نکنه مختصات ها دستکاری شدن و ما از مدار اصلی خارج بشیم  
کارگاه: نگران نباشید به هر حال من هوش مصنوعی ام و براش یه راه حلی پیدا میکنم  
یزدان مهر: چقدر هیجان انگیز فقط من یکم میترسم  
کسرا: همسایه بالایی ما هم هوش مصنوعیه کلا زیاد شده دارن جای ما آدما رو حسابی پر میکنن  
کارگاه: آره خب فقط ربات ها از انسان ها تقلید میکنن ... البته که هنوز تعریف دقیقی حتی دانشمندانم از هوش مصنوعی ندارن و هر روز بیشتر پیشرفت میکنه  
کارگاه: خب هوش مصنوعی مانند انسان فکر میکند منطقی رفتار میکند مانند انسان عمل میکند و منطقی تر از انسان تصمیم میگیرد  
توانایی انجام وظایفی که نیازمند به هوش بالایی هست را دارا میباشیم.  
جانیار: وای داره دیرمون میشه کارگاه اینا چی هستن  
کارآگاه : بچه ها اینور سفره ماهی های فضایی هستن و ترافیک فضایی ساختگی درست کردن تا ما رو متوقف کنن آماده باشید از این یکی راه باید بریم  
کسری: کارآگاه اون راه پر از سیاه چاله اس خیلی خطرناکه امکان پذیر نیست  
کارگاه: به هر حال هوش مصنوعی هم اشتباه میکنه خوب میگی چی کار کنیم  
کسرا: من مختصات محل مادران رو از حافظه دستگاه باز یابی کردم اون رو براتون میفرستم  
کارآگاه : بچه ها آماده باشید محکم بشنید سرعتمون زیاد میشه  
( بچه ها فریاد و جیغ میزنند نور میرود)

## نمایش کارگاه: مدار بارگزاری حافظه ی احساسی 2. ساعت 47 دقیقه بعد .

جانیا: کسری اینجا کجاس؟  
کاراگاه: طبق محاسبات من و نشانگر امنیتی ما در محل بارگزاری حافظه هستیم  
کسرا: بارگزاری حافظه احساسی  
جانیا: اینجا چه کار میکنن

یزدانمهر: این مامان منه مامان  
کسرا: انگار به خواب مصنوعی رفتن  
کاراگاه: همه ی مادران تا اتمام پروژه گاسیاس در همین حالت هستن و اگه موفق نشیم پروژه رو متوقف کنیم برای همیشه در این حالت می مونن  
یزدانمهر: اینجا باهاشون چی کار میکنن؟  
کارگاه: در واقعه اینجا خاطرات مادران رو تحلیل میکنن  
کسرا: اما کی؟

کسری: زوزو . یک قربانی فریب خورده  
جانیا: اونجا رو نگاه اونا فیلم خاطرات مادرا منه  
کارگاه با کنترل کار میکند و فیلم بقیه مادران هم پخش می شود  
یزدانمهر: اره فیلم کیک درستن مامان من. مامان... وای دلم برای کیکهای توت فرنگیت تنگ شده  
امیر یحیا: دلم میخواد غرغراشو بشنوم اصلا سرم داد بزنه منم محکم بغلش کنم بگم چش هر چی تو بگی

کسرا: به زودی مادراتونو میبینید. من به ماد پیام دادم و مختصاتمون و براشون فرستادم.  
کاراگاه: با توجه به قدرت گاسیاس میدونم که مرحله سختتری در پیش داریم اونا نیروهاشونو دنبال ما فرستادن هر لحظه ممکنه گیر بیفتیم و مختصات محل نگهداری مادران رو به دست نیاوردم..

یزدان مهر: اگر تو در دسر بیفتیم کسی نیست پروژه رو متوقف کنه  
کاراگاه: پس با در نظر گرفتن همه ی این موارد با احتیاط جلو میریم باید

صدای دستگاه انتقال می اید  
کسری: همه پناه بگیرید دارن میان تو  
زوزو به همراه دو کارگرفضایی وارد میشوند

زوزو: کسی اینجا مقرر فرمانده ای گانر بزرگ هست شما کی هستید. خبری نیست شما برید.

دو کارگر خارج میشوند و زوزو میماند.

جانیار: (با صدایی آرام‌تر از قبل) سلام مریخی تو میتونی به ما کمک کنی.. حس... می‌کنم

زوزو: چه طوی جرات کردی با من حرف زد  
امیر یحیی: گاسیاس مادران ما رو گروگان گرفته! تو می‌دونی چطوری می‌تونیم  
نجاتشون بدیم؟  
یزدان مهر: (با نگاهی نگران به زوزو) این که مادری نداری... چطوری بفهمه چی  
می‌گیم؟

زوزو  
گاسیاس ئیس بزرگ اون میخواد همه ی سیارات و نجات داد... میخواد شبیه مامان :  
هارو بسازه برای مریخی ها  
کارگاه: اون شما رو فریب داده... سالهاست خانواده های مریخی برای کارگری از هم  
جدا کرده... اون از همه شما سواستفاده کرده و میخواد با انرژی بی پایان مادران  
صاحب کهکشان بشه... اون به همه دروغ گفته  
یزدانمهر: شبیه مادرها و نمیشه ساخت مادریه حسه... تو اصلا نمیفهمی  
زوزو: (با نگاهی اندیشمندانه به آسمان) مادر... کلمه ایست که همیشه معنای آن را  
درک نمی‌کردم. اما حالا... بعد از این اتفاقات حالا احساسش می‌کنم. از طریق شما  
... از طریق دردتان. از طریق عشق به مادرانتان. من به شما کمک می‌کنم. برای اینکه  
برای اینکه من می‌دانم چه معنایی دارد. عشق مادری  
یزدان مهر: (با چشمان اشک‌آلود) یادمه مامانم همیشه می‌گفت: "یزدان جان، همیشه  
!به خودت و قلبت اعتماد کن." حالا من از این اعتماد به نفسش استفاده می‌کنم  
کارگاه گجت: (با نگاهی به مانیتورها) گاسیاس سیستم امنیتی پایگاه رو تقویت  
کرده. فرار کردن خیلی سخته

جانیار: (با لحنی مهربان) زوزو، تو می‌دونی که ما چقدر مادرهامون رو دوست داریم  
نه؟

زوزو: (با دقت) من احساسات شما را درک می‌کنم، اما... مادر... احساسات مادرانه  
... فراتر از اندازه گیری است  
یزدان مهر: (با لبخندی تلخ) تو مریخی هستی، زوزو. مادر، یعنی کسی که... کسی که  
همیشه کنارت هست. کسی که تو رو دوست داره، حتی وقتی که خودت خودت رو  
دوست نداری

جانیار: مامان من وقتی مریض می‌شدم، تا صبح بیدارم می‌هوند و بالای سرم دعا  
می‌کرد. اون همیشه نگران من بود. همیشه  
(زوزو، به آرامی نورهایش کم‌رنگ و سپس پررنگ می‌هوند. گویی در حال پردازش  
(اطلاعات جدید است  
زوزو: (با صدایی که کمی لرزش دارد) پس... مادر... کسی است که... همیشه نگران

است. کسی که شما را با تمام وجود دوست دارد، حتی زمانی که شما اشتباه میکنید. جانیار: (با لبخند) آره! و همیشه یه غذای خوشمزه درست می‌کنه. یزدان مهر: و می‌تونه هر مشکلی رو حل کنه... تقریباً هر مشکلی (زوزو، سکوت می‌کند. نورهایش به آرامی می‌لرزند. گویی عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفته است)

زوزو: (با لحنی عمیقاً احساسی) من... من این حس را درک می‌کنم. این عشق... این نگرانی... این خاطرات... این چیزی است که... که باید از آن محافظت کرد. این چیزی است که... من برایش می‌جنگم. من با شما هستم. من برای مادرانتان می‌جنگم

کارآگاه: ما مختصات محل نگهداری مادران رو میخواستیم زوزو: این غیر ممکنه. میدونی سالیان سال برای این پروژه برنامه ریزی شده حالا که همه چیز طبقه نقشه پیش رفته و مادران برای اسکن فریز و بایگانی شدن شما از من چی می‌خوایید کار از کار گذشته

کسرا: اصلاً شما میدونید چرا گاسیاس این کارو کرده و تونسته مادرامونو از زمین به پایگاه فضایی بفرسته؟

:برای اینکه شما اون قدرت رو بهش دادید زوزو

جانیار: منظورتون چیه؟

زوزو: لطفاً چند لحظه سکوت کنید تا چند تا از این تصاویر رو با هم نگاه کنیم (بچه‌ها همراه زوزو چند ویدیو بصورت مستند از روابطشون با مادرهاشون در حال بحث و دعوا میبینن)

(جانیار: این فیلم رو شما از کجا آوردید؟) (با ناراحتی)

زوزو: اینجا قسمت برگزاری حافظه است و این تصاویر از حافظه‌ی مادران استخراج شده یزدان مهر: دلم برای غرغراش تنگ شده

زوزو: شما باشکستن قلب مادرا باعث شدید تا گاسیاس به راحتی بتونه از اون شکاف و شکستگی که ایجاد شده به قلب مادرا نفوذ کنه و محبت مادرا رو که بی پایان هست رو برای منافع خودش و پیش برد اهدافش استخراج کنه و در پروژه شبیه سازی استفاده کنه

یزدانمهر: وای این وحشتناکه یعنی ما با رفتارمون مسیر گاسیاس رو به سمت نقشه‌ی پلیدش باز کردیم

جانیار: من خودمو نمیبخشم

کارآگاه: بخشیدن یا نبخشیدن الان مهم نیست. فقط 3 ساعت و 12 دقیقه تا تکمیل پروژه زمان داریم

زوزو: گاسیایی‌ها از سیستم‌های امنیتی پیچیده‌ای استفاده می‌کنند، اما نقصی در سیستم وجود دارد... یک نقطه ضعف... من آن را پیدا کرده‌ام.

جانیار: (با هیجان) چی هست؟ بگو ببینیم!

زوزو: سیستم مرکزی کنترل، اگر بیش از حد بارگذاری شود، برای مدت کوتاهی از کار

می‌افتد. ما از همین فرصت استفاده می‌کنیم.  
امیر یحیی: و چطور بیش از حد بارگذاریش می‌کنیم؟ سیستم خیلی امنه!  
زوزو: (با لبخند ملایمی) ما از خود سیستم استفاده می‌کنیم. با ارسال سیگنال‌های  
تداخل از طریق سیستم ارتباطی پایگاه. اما باید دقیق و برنامه‌ریزی شده باشد. یک  
لحظه اشتباه...

کسرا: (با دقت) و بعد چی؟ بعد از اینکه سیستم از کار افتاد، چطور مادرا رو نجات  
می‌دیم؟ گاردها چیکار می‌کنن؟

زوزو: در مدت زمان خاموشی سیستم، ما به بخش مرکزی می‌رویم. اما قبلش، یک  
انحراف ایجاد خواهیم کرد. یک حمله کاذب به سیستم امنیتی در بخش دیگری از  
پایگاه. این کار باعث می‌شود گاردها به سمت آن بخش هدایت شوند و ما آزادانه  
عمل کنیم. یه نفر باید اونجا باشه

کسرا: من میرم تا حواسشون پرت بشه

زوزو: گروه امنیتی یک برای دستگیری تو میان. کسرا وقتی تو رو گرفتن تو باید  
محل بچه‌ها و اطلاع بدی تا گروه امنیتی دو از اتاق کنترل به انبار مادران رفته به  
اون وقت کاراگاه میتونه به دستگاه کنترل برسه

(با اعتماد به نفس) با این نقشه، می‌توانیم گاسیای‌ها را شکست دهیم و مادران را  
نجات دهیم. اما من باید برگردم وگرنه شک میکنه. من مسیر و براتون هموار کرد.  
باید هوشیار باشید

## نمایش: 17 دقیقه بعد شناسایی کسری توسط تیم عملیات گاسیاس انبار کیریستال

زوزو: کد یک هزار و ششصد و هپی و یک قربان ردیابی مزاحم انجام شد ما تونستیم اطلاعاتش  
رو درباریم اون تو انبار کیریستال هست  
گارسیا جونز: کامل شناساییش کردیم و تا چند لحظه ی دیگه تصویرش رویت میشه  
گاسیاس: مشخصات این مزاحم گستاخ رو بگو؟  
زوزو: کسرا... اون دوست یکی از بچه‌هایی هست که مادرش دزدیده شده. کسرا اون‌ها رو  
راهنمایی کرده و مختصات رو در اختیارشون گذاشته. اونا چندساله که برای زندگی به فضا  
اومدن  
گاسیاس: نقطه ضعف این کوچولو؟ ...  
گارسیا جونز: قربان مادرش که سالهاست در پایگاه فضایی کار میکنه  
گاسیاس: مادرش الان کجاست

گارسيا جونز: اون در حال تعمير خارج از سفينه سى اچ پى قرمز هست  
 گاسياس : پس فرصت خوبيه زود باشيد مادرشو بگيريد و فوراً بفرستيد به محل نگهدارى مادران  
 گارسيا جونز: انجام شد قربان و ارتباط با كسرى برقرار شد  
 تصوير كسرى بر روى مانيتور ظاهر ميشود  
 گاسياس: اين پسرچه اس؟! باورنكردنيه اين بچه خيلى كوچيكتر از اونيه كه بتونه تو پروژه  
 تحقيقاتى و عملى مادران اختلال ايجاد كنه  
 كسرا : شما كى هستيد مادر من رو كجا برديد  
 گاسياس: تو بايد خوب منو بشناسى. اين همه اطلاعات در مورد من سرچ كردى و بقيه رو  
 راهنمايى كردى  
 كسرا: مادر منو كجا برديد ؟ من ماموران پايگاه زمين رو در جريان ميذارم اونا به زودى همه ي  
 شما رو دستگير ميكنن  
 گاسياس: تا اينجا هر كارى تونستى كردى تا ما رو از پروژه جاودانگى مادران دور كنى اما من  
 مختصات پايگاه فضايى رو مسدود كردم ماموران زمين و هيچ كس ديگه نميتونه وارد پايگاه  
 ماكى ماكى بشه ...

زوزو: قربان اون حتما مختصات محل مادران رو ميدونه

گاسياس: اگر دوست دارى مادرت رو باز بينى بايد بگى اون بچه ها الان كجان  
 كسرا: لطفا مادر منو آزاد كنيد خواهش ميكنم با اون كارى نداشته باشيد اون تنها عشق زندگى  
 منه

گاسياس: پس بگو بچه ها كجان دارن چيكار ميكنن  
 كسرا : اونا الان تو اتاق آزمايشگاه مادران هستن و كد متوقف كردن پروژه رو هم دارن. اگه  
 ميخوايد كارى كنيد بايد همين الان بريد به محل نگه دارى مادرا  
 گاسياس: اين غير ممكنه چه طور مختصات محل مادران رو پيدا كردن  
 كسرا: من بهشون كمك كردم حالا هم دارم به شما كمك ميكنم ولى بايد مادر منو آزاد كنيد

گاسياس: تو ... تو چه طور مختصات اونجا رو پيدا كردى  
 كسرا: براى جلوگيرى از نابود شدن مادرا اونا وارد آزمايشگاه شدن و اگر نريد به آزمايشگاه اونا  
 مادران رو آزاد ميكنن  
 گاسياس : نه اين امكان نداره هرچه زودتر جلوشونو بگيريد پروژه جاودانگى مادران بعد از سالها  
 تلاش و تحقيق بايد به نتيجه برسه زوزو تصوير آزمايشگاه رو برام بيار  
 تصوير آزمايشگاه ظاهر ميشود  
 گاسياس: اونا تو آزمايشگاه هستن نبايد بذاريم موفق بشن.

زوزو : قربان چى دستور ميديد  
 گاسياس: صداى من رو وصل كن  
 اين نقطه ي پايانه و عمليات نجات مادرس. همه چى تموم شد!!!  
 امير يحيى: اين صداى گاسياسه همون كه مادراى ما رو دزدیده چه بلايى سر مادارامون آوردى؟  
 گاسياس: شما هر جور دلتون ميخواست باهاشون رفتار ميكرديد سر يه موضوع كوچيك دعوا  
 راه مينداختيد. قدر محبتا و زحماتشونو نميدونستيد پس حالاچه فرقى ميكنه بودن يا  
 نبودنشون

یزدانمهر: به تو ربطی نداره بین ما و مادرامون چی گذشته... تو هیچ درکی از رابطه مادر  
فرزندی نداری  
گاسیاس: اونا دیگه حافظه احساسی شون درک و فهمشون متعلق به دنیای جدید منه. اونا دیگه  
تو منطقه ی ماکي ماکي به یک نماد تبدیل میشن و در بدن صد ها مادر دیگه برای همیشه  
جاودانه میشنمیشن  
یزدانمهر: ساکت شوووو من نمخوام مادرم تو بدن های دیگه تاثیر بشه. ما مادرای خودمون رو  
میخوایم  
جانیار: به هر قیمتی شده ما اون ها رو نجات میدیم. بچه ها این جارو بهم بریزید

گاسیاس: شما دیگه هرگز رنگ زمین رو نخواهید دید. زوووو زووووو اکسیژن رو قطع کن  
کسری: ننننه.. اگه اینکار کنید بچه ها نمیتونن نفس بکشن

زوزو: (ترسیده) قربان واقعا امکان اسیب به بچه ها هست  
گاسیاس: وقتی بیش از اندازه قهرمان بازی در میارن حقشون که از بین برن  
گارسیا جونز: ولی قربان قرار نبود بچه ها از بین برن  
گاسیاس: تو دهنه رو ببند (رو به کسری) بعدا خدمت تو هم خواهیم رسید فعلا کارای مهمتری  
دارم. زوزو باید خودمونو برسونیم به اتاق آزمایشگاه مادران نباید زمان رواژ دست بدیم ولی  
دوست دارم وقتی به اونجا میرسیم بچه ای وجود نداشته باشه پس زود باش اکسیژن رو قطع  
کن

/نور میرود، کسرا در تصویر/

## نمایش: 7 دقیقه قبل محل نگهداری مادران مدار ماکي ماکي

مادرا فیکس شده و با کلاه سیم پیچ شده فریز شده اند امیر یحی و یزدانمهر و جانیار وارد  
میشوند.

امیر یحیا: خودشه مادرامون رو اینجا نگه میدارن  
یزدانمهر: مامان ... حرف بزن منم یزدانمهر... مامان دیدی اومدم مامان چرا مثل آدمای فیریز  
شده یخ زده شدی  
جانیار: مامان... حالت خوبه. دلم برات تنگ شده... کاش حرف بزنی... مامان منو ببخش دیگه هر  
غذایی درست کنی میخورم. من بدون تو هیچی از گلوب پایین نمیره  
امیر یحیی: یه دقه ساکت باشید خودتون رو کنترل کنید...  
جانیار: اون نور زرد چیه؟  
امیر یحیا: با اون نور آدم های توی اتاق بطور خودکار شناسایی میشن  
یزدانمهر: مطمئنی؟ (باترس)  
امیر یحیی: اونم یجور هوش مصنوعیه وظیفه اش شناساییه برای همین اینجا نصب شده الان از  
طریق اون ما و میبینن و میان سراغمون...  
جانیار: بچه ها ساکت صدای دستگاها رو میشنوید مامانای ما به این کلاه ها وصل شدن... یه  
راهی باید باشه که کلاه ها رو جدا کنیم  
امیر یحیی: شاید با قطع این سیم پیچی ها کد نابود سازی مغز ازاد بشه باید از اتاق کنترل قطع

بشه

یزدانمهر: امیریحیی الان باید چه کار کنیم  
جانیار: اون کلاها با اون همه سیم و پیچ و دم و دستگاه چیه روی سرشون  
امیریحیا: برای اینکه حافظه شونو انتقال بدن تو جعبه های بایگانی تا وارد اون ماکتا کنن

جانیار: نه نه یعنی مامانم منو نمیشناسه دیگه  
یزدانمهر: چه بلایی سرشون آوردن  
جانیار: مامان صدامو میشنوی منم جانیار پسرت  
یزدانمهر: اون لعنتیا حافظه ی احساسی شون رو برداشتن دیگه ما رو به عنوان بچه هاشون  
نمیشناسن

جانیار: مامان تو رو خدا یه چیزی بگو  
امیریحیی: بی فایده اس بچه ها باورم نمیشه مثل کابوس میمونه  
جانیار: مامان تو الان باید تو آشپزخونه برای من کیک توت فرنگی درست کنی نه اینکه  
تو آزمایشگاه فضایی با بدن یخ زده وایسی اونم بدون حرکت  
یزدانمهر: من مامان خودمو میخوام (گریه)  
جانیار: مامان مامان فقط بگو برات چی کار کنم که حالت خوب بشه  
یزدانمهر: اشک میریزد مامان قول میدم دیگه گریه نکنم  
(گریه) جانیار: مامان مامان، حرف بزن صدا مو میشنوی  
صدای گاسیاس: این نقطه ی پایانه و عملیات نجات مادرس. همه چی تموم شد!!!  
امیریحیا: این صدای گاسیاسه همون که مادرای ما رو دزدیده چه بلایی سر مادرامون آوردی؟  
گاسیاس: شما هر جور دلتون میخواست باهاشون رفتار میکردید سر یه موضوع کوچیک دعوا  
راه مینداختید. قدر محبتا و زحماتشونو نمیدونستید پس حالاچه فرقی میکنه بودن یا  
نبودنشون

یزدانمهر: به تو ربطی نداره بین ما و مادرامون چی گذشته... تو هیچ درکی از رابطه مادر  
فرزند ی نداری  
گاسیاس: اونا دیگه حافظه احساسی شون درک و فهمشون متعلق به دنیای جدید منه. اونا دیگه  
تو منطقه ی ماکای ماکای به یک نماد تبدیل میشن و در بدن صد ها مادر دیگه برای همیشه  
جاودانه میشن

جانیار: ساکت شوووو من نمیخوام مادرم تو بدن های دیگه تاکثیر بشه. ما مادرای خودمون رو  
میخوایم

امیریحیی: به هر قیمتی شده ما اون ها رو نجات میدیم. بچه ها این جارو بهم بریزید

گاسیاس: شما دیگه هرگز رنگ زمین رو نخواهید دید. زوزو اکسیژن رو قطع کن

جانیار: اه گاسیاس لعنتی زود باش مادرای ما رویه حالت اول برگردون  
امیریحیا: این کارو نکن. اکسیژن رو قطع نکن

زوزو: (ترسیده) قربان واقعا امکان اسیب به بچه ها هست

جانیار: کمک... یکی به ما کمک کنه (نور قرمز در فضا شکل میگیرد واکسیژن قطع میشود)

(بچه ها از حال میروند و به رویا فرومیروند مادرها به حالت اول در میایند)

**نریشن: منطقه جاودان...عشق مطلق... بی زمان و بی مکان ... حاله ی انرژی مادران**

جانیار: شرایط خیلی سخت شده بود فقط 17 دقیقه تا پایان پروژه جاودانگی وقت داشتم .  
گاسیاس داشت به هدفش میرسید و جان مادران در خطر بود. لحظات به سرعت می گذشت.  
تو اون لحظه صدای لالایی مادرم و شنیدم

شعر مامان خوب و قشنگ

نریشن: 6 دقیقه بعد... محل نگهداری مادران مدار ماکه ماکه

گاسیاس با زوزو و گاسیاس جونز وارد میشوند  
زوزو: هیچ کس نمیتونه به پروژه عظیم جاودانگی شما اسیبی وارد کنه وهر لحظه نزدیک  
میشیم به موفقیت و جشن و پایکوبی  
گاسیاس جونز: به زودی پر میشه اینجا از طرفداران شما  
زوزو: و ثبت باشکوه و تکرار نشدنی این پیروزی

گاسیاس: صبر کنید ببینم اینجا چه خبر بوده بچه ها کجا رفتن...مگه اکسیژن رو قطع نکردی  
گاردیا جونز: انگار تو اتاق کنترل یه اتفاقی افتاده  
زوزو: قربان ارتباطمون با اتاق کنترل کاملاً قطع شده  
گاسیاس: درست بگو ببینم چی شده  
گادیا جونز: خیلی عجیبه  
زوزو : یه نفر داره به بچه ها کمک میکنه  
اکسیژن رو وصل کرده  
گاردیا جونز: حتماً بازم کار کسراس  
زوزو: امکان نداره...کسرا از مدار ارتباطی خارج شده...  
گاسیاس:

زود باش از رادار حرارتی استفاده کن ببین چه کسی تو اتاق هست

گادیا جونز:(بچه ها رو پیدا میکند). قربان پیداشون کردم ...دیگه کارتون تمومه  
رو به بچه ها  
(بچه ها فرار میکنند)

گاسیاس:مختصات مکانی رو قفل کنید هیچ کس نباید از اینجا خارج بشه و اهرم جاذبه سنگین  
رو براشون فعال کن

بچه ها در جایی قفل میشوند

گاسیاس : تلاش این کوچولوها بی فایده بود و تا 6 دقیقه دیگه هزاران مادر رو با حافظه ی مادران زمین برای جاودانگی در سیاره ماکی ماکی تکثیر میکنم. اونا به زودی زندگی جدیدشون رو تو این سیاره آغاز میکنن  
امیریحیا : چه بلایی سر مادرای ما میاد؟  
گاسیاس: مادران شما تا ابد در جسم ربات های من جاودانه میشن  
یزدانمهر: من نمیخوام مامانم ربات بشه  
جانیار: من مامان خودم رو میخوام  
گاسیاس: باید شما هم در این لحظه با شکوه شریک من باشید فقط 5 دقیق دیگه تا جشن نهایی باقی مونده

(تصویر کارآگاه در اتاق کنترل)

کارآگاه: خیلی هم عجله نکن  
گاسیاس: تو دیگه کی هستی چه طور تو جایگاه منی  
کاگاه: من کارگاه گجت آخرین نسل ابر هوش مصنوعی هستم و باید بگم تو تقریباً 60 درصد قدرت رو از دست دادی و اون قدرت الان تو دستای من تو این اتاقه  
گاسیاس: هوش مصنوعی احمق. نیروهای فضایی مخفی من دست بکار شدن اونا به زودی تو رو از اتاق کنترل بیرون میندازن  
(کارآگاه دکمه ای را میزند  
گاسیاس پاهایش فیکس میشود)  
کارآگاه : حالا نوبت اینه قدرتت بر علیه خودت استفاده بشه . نظرت با اهرم جاذبه معکوس چیه ؟ راحتی یا دکمه فرکانس پایینتر و بزنم  
گاسیاس: امکان نداره !! تو چطور رفتی تو اتاق کنترل؟؟ پس ورد ورود رو از کجا آوردی؟  
گاردیا جونز: قربان اون هوش مصنوعیه دست کم نگیریدش  
گاسیاس : تو حرف نزن سربه هوای بی مغزیس مامورای مخفی من کجان مگه راه ننداختیشون؟  
گاسیاس : بگو مامورا کجان  
زوزو : نزدیکای منطقه حفاظتی بودن که قفل شدن قربان اونام نمیتونن حرکت کنن  
گاسیاس: اه اینجا چخبره  
کارآگاه: یه نگاه به مخزن حافظه پروژت بنداز  
امیریحیا :میبینم که کنترل همه چی از دستت خارج شده  
گاسیاس: اه... لعنتیا این دیگه چیه !؟  
زوزو: قربان اسکنرایی که حافظه مادرا رو بایگانی کرده بود ریست شده و از کار افتاده هیچ حافظه ای تو دستگاه دیده نمیشه ما همه اطلاعات مادران رو از دست دادیم  
کارآگاه: و اگاسیاس باز هم بدون مادرموند... حتی بدون رویای مادر...  
گاسیاس: من به این سیاره سرد و بی روح پا گذاشتم تا دنیای عشق و مادرانه ی خودم رو بسازم. رویای جهانی که همه مادر دارن و میتونن هر مادری که بخوان رو انتخاب کنن  
جانیار و مادرش وارد میشود

زوزو: با سو استفاده از ما قربان !!! قربان... رئیس بزرگ... دیگه تمام شد...تا کی میخوای دوع

بگی

امیر یحیا: تو چطور تونستی این کار بی رحمانه رو انجام بدی  
جانپار: تا دنیای ساختگی خودت رو بسازی  
یزدانمهر: خیلی خود خواهی ... تو بویی از محبت و انسانیت نبردی  
گاسیاس: ساکت باشید... شما که همه ی زحمات چندین ساله ی منو به باد دادید... هیچ  
کدومتون معنای واقعی تنهایی رو نمیدونید... نمیدونید وقتی کسی نگرانت نباشه یعنی چی... (با  
گریه) من میخوام هیچ بچه ای مثل من نباشه همه عشق بی قید و شرط مادر رو تجربه کن.  
کارگاه: نا امید نباشه الانم دیر نشده... هنوز میتونی پسورد متوقف سازی رو بگی..  
گاسیاس: هنوز پروژه متوقف نشده  
یزدانمهر: یعنی هنوز مادرا در خطرند  
گاسیاس: باید پسورد کد توقف رو فعال کنی  
کارگاه: 30 ثانیه بیشتر باقی نمنوده  
امیر یحی: ازت خواهش میکنم  
کارگاه: الان وقتش که نداری این بچه ها مادرشون رو از دست بده اینبار عجله کن 15 ثانیه  
مونده  
(گاسیاس کد غیر فعال سازی رو میدهد. تصویر متوقف شدن پروژه شکل میبندد. و مادران آزاد  
میشوند)  
شمارش معکوس آغاز میشود و سر ثانیه سوم می ایستد  
نریشن: کد متوقف سازی فعال شد. عملیات متوقف شد  
بچه ها خوشحال میشوند  
جانپار از نمایش جدا میشود  
جانپار: هیچ عشقی شبیه مهر مادری نیست و هیچ کس نمیتونه عشق رو شبیه سازی کنه  
هرکسی باید مثل خودش باشه  
مثل خودش زندگی کنه  
و به دنیای خودش عشق بورزه  
عشق بزرگترین نیروی ماست که همه چیز و فتح میکنه  
و مادر بزرگترین نعمت... قدردان نعمت های زندگمون باشیم... و در آخر  
شعر پایانی